13911026

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری ۲۶/۱۰/۱۳۹۱

بحث تزاحم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحثی که از امروز می‌خواهیم ان شاء الله در موردش صحبت کنیم بحث تزاحم است، تزاحم از اصطلاحاتی است که در کلمات مرحوم آخوند مرحوم شهید و دیگران متقدم زیاد به کار رفته ولی بحث مستقل در مورد تزاحم شاید از مرحوم نایینی آغاز شده به عنوان یک بحث مستقل، در فرمایشات بزرگان دیگر بحث‌های تزاحم در لابلای بحث‌های دیگر طرح می‌شود. من تتبع نکردم ولی همینجوری یادم نمی‌آید قبل از مرحوم نایینی بحث تزاحم به صورت یک سرفصل مستقل طرح شده باشد. به هر حال بحث تزاحم یک باب مستقلی در اصول ندارد، بعضی از آقایان بحث تزاحم را در ذیل بحث اجتماع امر و نهی طرح کردند به اعتبار اینکه خواستند بگویند آیا بنابر اینکه ما، اولا فرق بین باب اجتماع امر و نهی و باب تزاحم چیست به یک تعبیر، یا گاهی اوقات تعبیر می‌کنند که ما اگر قائل به اجتماع امر و نهی شدیم دلیل دال بر امر و دلیل دال بر نهی مثلا تعارض می‌کند، تزاحم می‌کنند، این صحبت‌ها هست. این است که به تناسب تفکیک بین فازهای مختلف آنجا بحث تزاحم احیانا مطرح شده که مرحوم نایینی یکی از جاهایی که بحث می‌کند آنجاست. یکی هم در ذیل بحث تعارض به عنوان فرق بین باب تعارض و تزاحم آنجا بحث تزاحم مطرح شده که باز مرحوم هم آنجا مختصرا اشاره کرده، مرحوم آقای صدر بحثش را ؟؟؟ بحث تعارض دنبال کردند و مطالب را مطرح فرمودند.

**شاگرد:** یعنی پیش از مرحوم نایینی اسم تزاحم نبردند؟

**استاد:** نه ؟؟؟ تزاحم که بوده، تزاحم بحث خاصی، ولی اینکه بیایند یک باب مستقلی را یک سرفصل مستقلی را بهش اختصاص بدهند نبوده. البته مرحوم نایینی هم یک باب مستقلی به نام تزاحم ندارد آن هم در ذیل یک باب دیگر ولی به هر حال یک مبحث مستقلی را به عنوان تزاحم عنوان فرمودند. ایشان اینجوری بیان فرمودند که اوّلا یک تفکیکی مرحوم نایینی، حالا قبل از اینکه وارد توضیح فرمایش مرحوم نایینی بشوم عرض کنم که در منتقی الاصول این بحث عمدتا در همان ذیل اجتماع امر و نهی مطرح شده ما این قسمت‌های اوّل بحث را محورمان را بحث‌های آقای روحانی قرار می‌دهیم با توجه به یک سری نکاتی که مرحوم آقای صدر مطرح کردند ولی چارچوب اوّلیۀ بحث را براساس فرمایشات آقای روحانی و توضیحی که ایشان نسبت به بحث‌های مرحوم نایینی ارائه دادند قرار می‌دهیم. به هر حال مرحوم نایینی ابتدا بین دو گونه تزاحم تفکیک کرده، یکی تزاحم در باب ملاکات، یکی تزاحم در باب امتثال. ایشان می‌فرماید که این دو تا را باید از همدیگر جدا کرد. تزاحم در باب ملاکات جایی هست که یک فعل واحد از برخی جهات دارای مصلحت باشد، از برخی جهات دارای مفسده. شارع می‌آید اینها را سبک و سنگین می‌کند، حکم فعلی بر طبق اقوی الملاکین هست، یا حکم فعلی بر طبق هیچکدامش نیست مثلا ترخیص جعل می‌شود به دلیل اینکه مثلا مصلحت و مفسده هر دو مساوی هست بنابراین نهایتا حکم ترخیص می‌شود.

**شاگرد:** مصلحت هم باشد یعنی به معنای ترخیص باشد.

**استاد:** یعنی هم ترخیص، یعنی فعلش مصلحت دارد هم ترکش مصلحت دارد به هر حال فرقی ندارد، طرف هر یک از دو را انجام بدهد به هر حال یکی از مصالح شارع حفظ شده و یکی از مصالحش خارج می‌شود. علی ای تقدیر تزاحم در ملاکات مربوط به فعل واحد هست و آن کسی که یکی‌اش را بر دیگری ترجیح می‌دهد شارع هست، به خلاف تزاحم در باب انفصال که مربوط به دو فعل هست نه مربوط به یک فعل و آن کسی که یکی از این دو تا را بر دیگری ترجیح می‌دهد خود مکلف هست. ایشان می‌فرماید بحث ما در آن قسم دوم هست که تزاحم در باب انفصال هست. مرحوم نایینی اشاره می‌فرمایند که تزاحم در باب امتثال با تعارض تفاوت ماهوی دارند. در تعارض در مقام جعل بین دو تکلیف تنافی وجود دارد، ولی در تزاحم در مقام مجعول به اصطلاح یا در مقام فعلیت دو تکلیف با همدیگر جمع نمی‌شوند.

**شاگرد:** در تعارض در مقام جمع؟

**استاد:** در مقام جعل و تشریع بین دو تکلیف تنافی وجود دارد ولی در مقام تزاحم در مقام فعلیت امکان فعلی شدن دو تکلیف وجود ندارد. بعد ایشان توضیح می‌دهند. حالا من قبل از اینکه توضیح فرمایش مرحوم نایینی را عرض بکنم اشاره به این مقام جعل و مقام مجعول عرض بکنم یا مقام جعل و تشریع و مقام فعلیت تا اصطلاحات قاتی نشود، مرحوم نایینی اینجوری می‌فرمایند، می‌فرمایند که ما یک جعل کلی داریم که شارع جعل می‌کند، یعنی اعتبار می‌کند یک حکمی را بر یک موضوع مقدرة الوجود، یک موضوع را فرض می‌کند، اعتبار تحققش را می‌دهد. می‌گوید که مثلا المستطیع یجب علیه الحج. مستطیع مفروض الوجود هست مقدرة الوجود هست برش وجوب حج رویش پیاده می‌شود. بعد از اینکه آن استطاعت در عالم خارج وجود خارجی پیدا کرد، و مستطیع تحقق خارجی پیدا کرد حکم فعلی می‌شود و به تعبیر مرحوم نایینی به مرحلۀ مجعول می‌رسد. بنابراین آن حکمی که آن جعل کلی هم اینجور نیست که صرفا یک انشاء بحث باشد به داعی تحریک نباشد، نه انشائی هست به داعی تحریک ولی به این نحو هست که بر فرض تحقق موضوع حکم باید فعلی بشود، بنابراین به داعی بعث علی فرض تحقق الموضوع هست، بنابراین وقتی آن موضوع تحقق پیدا کرد آن بعث فعلیت پیدا می‌کند و مکلف آن وجوب برش فعلی می‌شود. حالا یک سری بحث‌هایی اینجا هست که حقیقت این جعل چی است، با تحقق آن موضوع مقدرة الوجود مقدر الوجود و مفروض الوجود خارجا چه چیزی تحقق پیدا می‌کند که حکم فعلی می‌شود، اصلا فعلیت حکم یعنی چی امثال اینها یک بحث معروفی است در اصول بحث جعل و مجعول و رابطۀ جعل و مجعول که از بحث‌های مهم و دشوار اصولی هم هست، من الآن خیلی در مقام پرداختن به آن بحث نیستم. بنابراین مرحوم نایینی اینجوری می‌فرمایند که در تعارض تنافی دو دلیل در مقام جعل و تشریع هست، یعنی نمی‌شود دو تا تکلیف اصلا جعل بشود، اصلا به نحو همان قضیۀ شرطیه و قضیۀ تعلیقیه تحقق داشته باشد. ولی در تزاحم نه امکان‌پذیر هست. خب صحبت سر این هست که چطور در تزاحم اینجوری است؟ اینجوری توضیح می‌دهند، می‌فرمایند که بنابر تفسیری که توضیحی که در کلام مرحوم آقای روحانی وارد شده است. ایشان می‌فرماید که فرض کنید دو تا غریق وجود دارند که دلیل می‌گویند انقض هذا الغریق یک دلیل می‌گوید ذاک الغریق، اینها چرا جعل این دو تا حکم اشکالی ندارد؟ به دلیل اینکه هر حکم موضوعش قدرت هست، موضوع حکم قدرت هست، و وقتی شما قدرتتان را صرف یکی از این طریق‌ها کردید دیگر نسبت به غریق دیگر قدرت ندارید، وقتی قدرت ندارید حکم هم کاری ندارد که شما موضوعش را حفظ بکنید یا حفظ نکنید، هیچ وقت حکم حافظ موضوع نیست، در مقام حفظ موضوع نیست، بر فرض تحقق موضوع ما را به طرف آن تحقق متعلق وادار می‌کند، اما اینکه حالا موضوع هست یا نیست به آن کاری ندارد. پس بنابراین چون قدرت داخل در موضوع حکم هست و جزء موضوع هست و با صرف قدرت در یکی از دو مثلا غریق، غریق دیگر اصلا نسبت بهش قدرت ندارد، وقتی قدرت نداشت تکلیف به ارتفاع موضوع منتفی می‌شود، نه اینکه موضوعش موجود هست حکم مرتفع می‌شود، نه، سالبه به انتفاء موضوع هست، موضوعش مرتفع می‌شود. پس بنابراین در مقام جعل و تشریع بین اینها تنافی وجود ندارد. این را حالا مفصل در کلام آقای روحانی بیان شده حالا این را ملاحظه بفرمایید. آقای روحانی یک جور این را در مقام پاسخ وارد می‌شوند شبیه همین بیان در، این را نمی‌پذیرند می‌خواهند اشکال کنند، آقای روحانی یک جوری این اشکال را طرح می‌کنند آقای صدر یک جور دیگر اشکال را طرح می‌کنند. من ابتدا اشکال مرحوم آقای صدر را عرض می‌کنم، حالا کلام آقای روحانی را هم ملاحظه بفرمایید فردا ما بحث آقای روحانی را از فردا در موردش صحبت می‌کنیم. مرحوم آقای صدر اینجوری اشکال را طرح کردند، فرمودند که، در واقع دو تا اشکال طرح می‌کنند. یک اشکال این هست که اگر این فرمایش شما صحیح باشد اگر شخصی به جای انقاذ غریق کار دیگری را هم انجام داد که آن کار ضد انقاذ غریق هست، با انجام آن کار انقاذ غریق امکان‌پذیر نباشد، باید شما قائل بشوید به اینکه دیگر تکلیف ساقط می‌شود دیگر، چون با فرض، چه فرقی دارد که فرد انقاذ غریق بکند در واقع یک جواب نقضی هست. فرض کنید طرف می‌آید یکی از کارهای دیگری که به جای انقاذ غریق این هست که برود فوتبال بازی کردن. خب فوتبال بازی کردن هم با انقاذ غریق جور در نمی‌آید. بگوییم که با فرض اینکه فوتبال دارد بازی می‌کند انقاذ غریق امکان‌پذیر نیست. این چه فرقی دارد که این بیانش ما که فوتبال بازی کند یا انقاذ غریق کند. در حالی که قطعا آن چیزی که عقل انسان اجازه می‌دهد آن این هست که به یک واجبی بپردازد آن هم واجبی که لا اقل مساوی آن واجب باشد، نه واجبی که از جهت اهمیت در رتبۀ پایین‌تری قرار داشته باشد. این یک جواب نقضی، اما بحث حلی قضیه ایشان می‌فرماید که شمایی که می‌فرمایید قدرت شرط تکلیف هست آیا قدرت حدوثا و بقاءً شرط تکلیف هست؟ یا فقط حدوثا قدرت شرط تکلیف هست؟ اگر می‌فرمایید که قدرت حدوثا و بقاءً شرط تکلیف هست درست است، این در واقع با بقاءً شخصی که می‌آید انقاذ غریق می‌کند این دیگر بقاءً قدرت ندارد. ولی نه عقل انسان یک همچین حکمی نمی‌کند که قدرت حدوثا و بقاءً شرط است، حدوثا همین که شخص ابتداءً قدرت داشته باشد کافی هست برای اینکه تکلیف متوجه او بشود، این تکلیف که متوجه‌اش شد من حدوثا فرض کنید دو تا غریق اگر باشند هم به انقاذ این غریق قدرت دارم هم به انقاذ این غریق قدرت دارم. پس موضوع هر دو دلیل موجود است و حکم باید فعلی بشود و به تعبیر مرحوم نایینی به مرحلۀ مجعول برسد، بنابراین لازمه‌اش این هست که این دو تا دلیل با همدیگر تعارض داشته باشند، بازگشت کرد بحث تزاحم به بحث تعارض، چون قدرت که شخص هست قدرت حدوثی است، عقل انسان بیشتر از این مقدار حکم نمی‌کند. به نظر می‌رسد اینگونه تعبیر پاسخ دادن به کلام مرحوم نایینی حالا آن بحث اشکال نقضی ایشان خب اشکال خوبی است، همینجور هست اشکال درستی هم هست، ولی عمده‌اش بحث حلی قضیه است که ببینیم چجوری قضیه را می‌خواهیم حل کنیم. در اشکال حلی قضیه اینکه شما می‌فرمایید که قدرت شرط حدوثی تکلیف هست یا شرط حدوثی و بقائی، قدرت حدوثی شرط هست یا قدرت حدوثا و بقاءً شرط هست، پاسخ مطلب این است که مطمئنا قدرت حدوثا و بقاءً شرط تکلیف است. اینکه شما فرض کردید قدرت حدوثی کافی هست این قطعا، اگر کسی اوّل قدرت داشت بعد سلب قدرتش شد، موقع انجام تکلیف قدرت سلب شد، نمی‌شود تکلیف کرد، چون تکلیف برای محرکیت عبد هست، حالا دو گونه بیان در شرطیت قدرت وجود دارد، یک بیان بیانی هست که خود مرحوم نایینی تعبیر می‌کنند می‌فرمایند که نفس تکلیف اقتضاء می‌کند که قدرت درش شرط باشد. بعضی‌ها می‌گویند عقل انسان حکم می‌کند که قدرت شرط باشد، به اقتضای نفس خطاب هست یا به اقتضای حکم عقل هست هر کدامش، حالا آنش خیلی در مقام تبیین آن جهتش نیستم، ولی هر کدام از آنها باشد به هر حال تکلیفی فعلی هست، تکلیفی تحقق دارد که صلاحیت یعنی تکلیف برای باعثیت عبد هست، برای محرکیت عبد هست ولی وقتی عبد نمی‌تواند متحرک بشود تحریک صحیح نیست، یا به تعبیر مرحوم آشیخ محمد اصفهانی تکلیف یعنی جعل ما یمکن ان یکون داعیا، وقتی عبد قدرت ندارد، جعل ما یمکن ان یکون داعیا لغو است و تکلیف بقاءً نمی‌تواند باقی باشد، یک بحث هست این بحث با اینجا خلط شده، یک بحث این است که صحت عقاب آیا متوقف هست بر قدرت حین العمل، یا از حین خطاب تا حین عمل اگر شخصی قدرت داشته باشد برای عقاب کفایت می‌کند، صحیح این هست که کفایت می‌کند، آناً ما از زمان خطاب تا زمان عمل اگر قدرت وجود داشته باشد شارع می‌تواند مکلف را عقاب کند، جایی که سلب قدرت به اختیار خود شخص باشد، یک موقعی هست که نه سلب قدرت به اختیار خود شخص هم نیست نه آنجا هم باز کافی نیست. نه جایی که طرف قدرت داشت ولی قدرت را از خودش سلب کرد، قدرت را سلب کرد این قدرت مسلوب شده‌ای که الآن دیگر قدرت ندارم این باعث نمی‌شود که عقاب قبیح باشد، به تعبیر مرحوم آخوند یعاقب بالنهی السابق الساقط، همان نهی‌ای که قبلا داشته همان نهی کافی هست برای اینکه من عقوبت بشوم، ولی نهی بعدا ساقط می‌شود، وقتی من دیگر الآن، فرض کنید که ببینید، حالا من مثال می‌زنم من قبلا قدرت داشتم برای اینکه با آب وضو بگیرم، آبم را ریختم، الآن دیگر نمی‌تواند شارع بگوید که توضاء بالماء، معقول نیست توضاء بالماء بگوید.

**شاگرد:** عقاب الآن برای چی است؟

**استاد:** عقاب می‌شود به خاطر اینکه من می‌توانستم این تکلیف را انجام بدهم، ولی انجام نمی‌دهم.

**شاگرد:** عقاب برای ریختن آب است؟

**استاد:** نه خیر، عقاب برای ریختن آب نیست، عقاب برای این است که من اتیان دارم می‌کنم مع القدرة علیه، قدرتی که مصحح عقاب هست قدرت حین العمل نیست، من می‌توانستم کاری بکنم که وضو تحقق پیدا کند. ولی این کار را نکردم، بنابراین شرط عقاب این مطلب درست است، شرط عقاب قدرت آناً ما از حین خطاب تا صرف الوجود قدرت از حین خطاب تا وقت عمل کفایت می‌کند و مجرد تعجیز مکلف باعث نمی‌شود که عقاب صحیح نباشد، ولی این ربطی به بحث ما ندارد، بحث سر این هست که بله حالا تعجیز کرد خودش را، الآن می‌تواند بهش خطاب بشود؟ الآن معنا ندارد که خطاب بشود، نهی حتما ساقط می‌شود. یک تعبیری مرحوم آقا ضیاء در اینجور موارد دارد مرحوم آقای صدر هم تبعیت کرده، اینها می‌گویند که اصلا خیلی هم من نمی‌فهمم یعنی چی، اینها می‌گویند که در اینگونه موارد فاعلیت تکلیف از بین می‌رود، نه فعلیت تکلیف، در جایی که قدرت سلب بشود، در جایی که انسان قدرت نداشته باشد درست است تکلیف دیگر فاعلیت ندارد، ولی فعلیت تکلیف باقی است، که فاعلیت چی است فعلیت چی است من خیلی نمی‌فهمم، فعلیت تکلیف یعنی تحریک، یعنی صلاحیت بعث و زجر، وقتی طرف قدرت ندارد بعث و زجر نمی‌شود، اصلا فاعلیت چی است؟ فاعلیت چیزی غیر از فعلیت است؟ این یعنی چی؟ ایشان مثلا تعبیر می‌کند آقای صدر که امتثال با تحقق امتثال فعلیت تکلیف از بین نمی‌رود، بلکه فاعلیت تکلیف از بین می‌رود. چون هنوز آن متعلق محبوب من هست، اینجوری تعبیر می‌کنند. پاسخ این مطلب این هست که نفس محبوبیت که تکلیف نیست، تکلیف بعث به طرف شیء است، تحریک به طرف شیء است، بعد از اینکه شیء تحقق پیدا کرد، یا ضروری العدم شد، بعد از تحقق شیء، دیگر نمی‌شود تحریک کرد طلب حاصل که جائز نیست، طلب محال هم جائز نیست، این یک چیز دو دو تا چهارتاست دیگر. بله مجرد محبوبیت آن تکلیف، لفظ می‌خواهید شما جعل کنید بگویید که آن چیزی را که انسان بهش حب دارد ما می‌گوییم تکلیف داریم. لفظ که نیست بحث این است آن چیزی که حقیقت تکلیف هست که زجر است لزوم امتثال را به دنبال می‌آورد، اشخاص را عقل انسان حکم می‌کند که شما باید به وسیلۀ این تکلیف خودتان را در دایرۀ امتثال قرار بدهید و امثال اینها آن چیزی هست که محرکیت داشته باشد، زاجریت داشته باشد، باعثیت. اصلا حقیقت تکلیف از آن مرحلۀ باعثیت و زاجریت انتزاع می‌شود، چیزی غیر از این نیست، نمی‌دانم حب و بغض و امثال اینها یکی از مقدمات تکلیف است، یعنی آن نسبت به محبوب امر می‌شود ولی نه تمام المقدمه است. محبوبی که تحقق ندارد شارع امر می‌کند تا این محبوب به تحقق برسد. آنها یعنی چی؟

**شاگرد:** ؟؟؟ محال نشده، می‌تواند دیگری آن را امتثال کند شخص مصون است.

**استاد:** امتثال خودم را می‌گویم، تکلیف راجع به من هست، به دیگری چه کار دارم؟ ذاتا یعنی چی؟ تکلیفی که متوجه من هست. متوجه من این تکلیف هست یا نیست؟ نمی‌شود که. نمی‌توانیم بگوییم ایها المکلف فلان کار را بکن.

**شاگرد:** ملاکش چون هست طبیعتا ثمره‌اش در همان بحث اعاده

**استاد:** بحث سر الفاظ نیست. ملاک باشد ولی تکلیف هست یا نه؟

**شاگرد:** قابلیت ندارد.

**استاد:** نه تکلیف هست یا نیست؟

**شاگرد:** تکلیف یعنی حب و بغض نیست آن بعث حاشیه است

**استاد:** بعث معلول، بعث اینکه حب و بغض یکی از اجزای علتش هم هست، حب و بغضی که حب نسبت به شیءای که تحقق ندارد، و الا شیءای که موجود هست نسبت به او تکلیف نمی‌شود کرد. تکلیف حب تمام العلة نیست، جزء العله برای تکلیف هست.

**شاگرد:** استاد اینها می گویند بالأخره یک فرقی هست بین فرض بفرمایید آدم غیر بالغ، آدم غیر بالغ یعنی از اوّل

**استاد:** خب فرق داشته باشد به تکلیف کار نداریم. بله ملاک داشته باشد یا نداشته باشد حب و بغض داشته باشد نداشته باشد، بحث سر

**شاگرد:** در ؟؟؟

**استاد:** نه اینها می گویند تکلیف هست، می‌گویند فعلیت تکلیف از بین نمی‌رود فاعلیت تکلیف. یعنی فعلیت و فاعلیت دیگر چی چی است من این خیلی این بحث را.

**شاگرد:** تکلیف اقتضائی را می‌گویند نه تکلیف.

**استاد:** نه فعلیت تکلیف می‌گویند.

**شاگرد:** ظاهر تعبیر این هست که آن داعویت را دیگر ندارد ولی تکلیف هست که اصلا.

**استاد:** تکلیف هست یعنی چی؟

**شاگرد:** حقیقت تکلیف.

**استاد:** تکلیف از همین داعویت انتزاع می‌شود، چیزی نیست جز این، در خیلی جاها این بین فعلیت و فاعلیت آقای صدر فرق گذاشته خواسته خیلی چیزها را حل کند جمع بین حکم ظاهری و واقعی را با این چیزها حل کند، آن حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم که آن بحث‌ها جاهای چیزش هست. ببینید بنابراین بحث ما این هست اینکه شما می‌فرمایید که تکلیف حدوثا و بقاءً مشروط به قدرت نیست، همین که قدرت حدوثی بود برای تکلیف بقایی هم کفایت می‌کند بقای تکلیف هم کفایت می‌کند نه، هر زمان تکلیف باید بشود باید آن زمان قدرت هم داشته باشد، معقول نیست. بحث اینجا یک چیز دیگر است، بحث این است که آقا به صرف اینکه من دارم الآن قدرتم را صرف اهم می‌کنم یا صرف یک ضد می‌کنم قدرتم از دیگری سلب نمی‌شود که، تعبیر را باید اینجوری تعبیر کرد که شما یک موقعی می‌گویید که با فرض مثلا دو تا غریق هست، با فرض انقاذ غریق اوّل آیا می‌توانم غریق دوم را نجات بدهم یا ندهم؟ خب جوابش این است که با فرض اینکه دارم انقاذ غریق می‌کنم اوّلی را نمی‌توانم ولی این شرط نیست، ولی یعنی همراه نجات دادن غریق دوم لازم نیست غریق اوّل را نجات بدهم، خب می‌توانم آن را رها کنم غریق اوّل را نجات بدهم. بحث این است در زمانی که دارم غریق دوم را نجات می‌دهم، در زمان انقاذ غریق دوم آیا قدرت بر انقاذ غریق اوّل دارم یا ندارم؟ پاسخش این است که قدرت دارم، هر چند همراه با او به نحو جمع به اینکه هر دو را با هم انقاذ کنم قدرت ندارم ولی این شرط نیست، شرط تکلیف این است که خودش را بتوانیم انجام بدهیم. اما اینکه این را به علاوۀ یک چیز دیگری قدرت داشته باشیم یا نداشته باشیم به آن ربطی ندارد، مرحوم نایینی اینکه می‌فرمایند که شما اگر غریق دوم را انقاذ کردید دیگر قدرت بر انقاذ غریق اوّل ندارید به ایشان عرض می‌شود که یعنی چی قدرت نداریم؟ یعنی همراه انقاذ غریق دوم غریق اوّل را نجات بدهید؟ بله، قدرت نداریم. ولی این شرط نیست. اگر می‌فرمایید نه در زمانی که دارم غریق دوم را نجات می‌دهم در همین زمان دیگر به انقاذ غریق اوّل قدرت ندارم، نه قدرت دارم، می‌توانم او را رها کنم و همین نکته هست که اساسا، همین نکته است در بحث ترتب آقایان می‌گویند ترتب جائز است. اصل نکتۀ لُب اصلی بحث ترتب هم همین است، کسی که مثلا واجب اهم را ترک می‌کند، و واجب مهم را انجام می‌دهد در همین الآنی که دارد واجب مهم را انجام می‌دهد هنوز تکلیف به اهم دارد، چون مجرد انجام دادن واجب مهم معجز نسبت به واجب اهم نیست، همین الآن هم من می‌توانم واجب اهم را انجام بدهم به چه جهت؟ به این نحو که واجب مهم را ترک کنم. به تعبیر آقایان می‌گویند کأنّه تکلیف به اهم به من می‌گوید شما این ظرف بدّل الفرض تعبیر می‌کنند، این فرضی که فرض انجام واجب مهم هست این را تغییر بده، مقید به این نیست که حتما الآنی که داری واجب مهم را انجام می‌دهی همراه انجام دادن واجب مهم واجب اهم را انجام می‌دهی، نه واجب مهم را رها کن، واجب اهم را انجام بده. پس بنابراین بحث این است همراه واجب اهم یعنی همراه واجب مهم شما می‌خواهید واجب اهم را انجام بدهید؟ خب محال است. ولی تکلیف اقتضاء نمی‌کند که همراه او، ولی در همین زمانی که الآن دارید واجب مهم را انجام می‌دهید در همین زمان نه مقیدا به انجام واجب مهم، در بحث انقاذ غریق، غریق یک و غریق دو اگر در همین زمان آیا می‌توانیم غریق یک را انجام بدهیم بله، می‌توانیم غریق دو را انجام بدهیم بله، هر دو را می‌توانیم. ولی هر کدام را با فرض اینکه غریق دوم را هم نجات می‌دهیم همراه، کنارش جمعا به نحو جمع نمی‌توانیم، این شرط نیست که به نحو جمع باشد.

**شاگرد:** یعنی حاج آقا در آن واحد هر دو تا تکلیف دارم داعویت می‌کنم نسبت به این فرد؟

**استاد:** هر دو داعویت دارند، حالا من عرض می‌کنم. بنابراین این تکلیف می‌گوید در واقع من قدرت دارم نسبت به این تکلیف، شرط است. آن تکلیف هم قدرت دارم شرط است، ولی چون من یک قدرت بیشتر ندارم هر یک از اینها تعارض دارند، این می‌گوید قدرتت را صرف من بکن کأنّ، آن یکی می‌گوید قدرتت را صرف من بکن، پس بنابراین این دو تا تکلیف جعلشان محال است، اینجور نیست که موضوع نداشته باشند، بحث سر این است، نمی‌خواهیم بگوییم این تکلیف‌ها فعلی می‌شوند، تکلیف فعلی شدنش محال است، بحث سر این هست که موضوع دارند یا موضوع ندارند؟ با حفظ موضوع اینها محال هستند یا بدون حفظ موضوع؟ بحث این است که هر دوشان موضوع دارند. تکلیف اوّل می‌گوید قدرتی که داری صرف من کن، تکلیف دوم هم می‌گوید قدرتی که داری صرف من کن. اینها نمی‌شود، تکاذب دارند، یعنی این جعلش امکان‌پذیر نیست که هم قدرتت را بخواهیم صرف اولی کنیم، یعنی دو تا جعل با توجه به تحقق موضوعشان اگر قیدی نداشته باشند باید هر دو فعلی بشوند، وقتی فعلی شدند تکاذب در مرحلۀ جعل هم وجود دارد و تنافی تنها در دایرۀ امتثال نیست به مرحلۀ جعل هم سرایت می‌کند.

**شاگرد:** این مورد تزاحمی نیست که ربطی به قدرت نداشته باشد از دلیل ثالثی فهمیده بشود؟ که مرحوم نایینی آنجا می‌فرمایند که مثلا فعل نماز جمعه واجب است نماز ظهر واجب است. هر دو را می‌توانند جمع بکنند هم نماز ظهر ولی دلیل می‌گوید

**استاد:** نه اینجا بحث جمع نیست، بحث سر این است که تک تک اینها. یک تکلیف نمی‌گوید که تو را در جایی که آن را هم انجام می‌دهی من هم انجام می‌دهم. نه می‌گوید من را انجام بده، نه اینکه می‌گوید وقتی داری آن را انجام می‌دهید من را هم انجام بده.

**شاگرد:** یعنی بحث قید لُبّی را هم دارد دیگر.

**استاد:** بحث قید لبی. حالا بحث قید لبی را می‌رسیم، مرحوم نایینی هیچ قید لُبّی نمی‌خواهد بزند. می‌خواهد بگوید غیر از آن قدرتی که شرط تمام خطاب‌هاست هیچ چیز دیگری نیست و همان مقدار کافی هست برای اینکه تزاحم تعارض نباشد، می‌خواهیم بگوییم نه این کافی نیست باید اگر باشد یک چیزهای دیگر، حالا آن بحث‌ها می‌کنیم آن مبانی خیلی هست اینجا، حالا صبر کنید این اوّل بحث است. بنابراین به نظر می‌رسد که مشکل اصلی این هست که ایشان فرض کرده که تکلیف به انقاذ غریق می‌گوید همین الآن که غریق دوم را نجات می‌دهی با فرض انقاذ دوم یعنی در کنار انقاذ دوم هم اوّلی را انقاذ کن. نه همچین چیزی شرط نیست که تکلیف یک همچین چیزی بگوید. نه می‌گوید من را نجات بده، آن را می‌خواهی نجات بدهیف می‌خواهی نجات ندهی. یعنی حتی در آن زمانی هم که داری نجات می‌دهی باز هم می‌گوید من را نجات بده ولی نه جمعا، بدلا، به جای اینکه اوّلی را نجات بدهی بیا من را نجات بده، اینجور تصویر کرده که حتما باید جمعا، جمعا که گفته عقل که یک همچین قیدی را لازم نمی‌داند. بنابراین همین الآن من قدرت دارم غریق اوّل را نجات بدهم، قدرت دارم غریق دوم را نجات بدهم، پس موضوع هر دو تکلیف فعلی است، موضوع که فعلی شد باید حکمش هم فعلی بشود ولی محال است، و همان پس بنابراین تعارض به مقام جعل سرایت می‌کند.

**شاگرد:** فعلی موضوع علی البدل فعلی است.

**استاد:** علی البدل نه همین الآن. همین الآن قدرت دارم.

**شاگرد:** یعنی مجموعا هر دو را قدرت دارم؟

**استاد:** نه تک تکشان را، هر دویش را، نه مجموع، به مجموع قدرت ندارم لازم نیست به مجموع قدرت داشته باشم. من به این قدرت دارم به این هم قدرت دارم.

**شاگرد:** علی البدل

**استاد:** علی البدل نه، به بالفعل، نه علی البدل، ببینید هم به این قدرت دارم هم به این قدرت دارم. ببینید قدرت هم این مقدور من هست، جمع بین قدرتین نیست، مقدوریت این و مقدوریت این هر دو هست، این دو تا را با همدیگر قاتی نکنید.

**شاگرد:** البته مثال‌ها هم همه یکسان نیستند، بعضی از جاها می‌گوید در حالت علی البدلی

**استاد:** نه فرض این هست که نه همه جا همین است، یعنی مفروض ما همین است.

**شاگرد:** یک جوری بگیرید که من باید یک لحظه یکی‌شان را انتخاب کنم، اگر این را انتخاب کردم

**استاد:** نه آن یک بحث دیگر است. بحث دیگر این هست که، نه گاهی اوقات این هست که اگر یکی‌اش را اختیار کردم وارد این شدم دیگر نسبت به آن آن را هم انجام می‌دهم، این خروج از فرض است. آن چون آن لحظۀ اوّل هر دو مقدور من بوده، در آن زمان.

**شاگرد:** یعنی تعارض آن لحظۀ اوّل است.

**استاد:** آن لحظۀ اوّل. بعد تکلیف ساقط می‌شود. همان لحظۀ اوّل مورد بحث ماست.

**شاگرد:** مثال تزاحم می‌شود

**استاد:** مثال تزاحم می‌شود ولی تعارض در مرحلۀ اوّل است.

**شاگرد:** یعنی هیچ وقت تزاحم نمی‌شود آن وقت دوم هم دیگر دو تکلیف نیست، یک تکلیف بیشتر نیست.

**شاگرد:** همین مثال انقاذ غریق هم یک جوری فرض کنید که غریق‌ها با هم فاصله دارند، دو تا استخر هستند، اگر بخواهد برود این را نجات بدهند یک لحظه آن را از دست می‌دهد اگر

**استاد:** نه همان لحظۀ اوّلی که هست، همان لحظه که کافی است.

**شاگرد:** یعنی حاج آقا آنجا که دو تکلیف داریم تعارض است آنجایی که تعارض نیست فقط یک تکلیف است دیگر دو تا نداریم.

**استاد:** زمان دوم ولو شما مهم را بخواهید انجام بدهید دیگر اهم تکلیفش ندارید، دیگر الآن نمی‌دانم مرجحات باب تزاحم و اینها در آن مرحلۀ انتخاب است نه بعد از اینکه یکی‌اش را انتخاب کردید، بعد انتخاب دیگر مرجحات نیست. مرجحات آن تزاحم در آن جایی هست که می‌خواهید یکی‌اش را انتخاب کنید. این است که این تقریبی که مرحوم نایینی می‌خواهند حل مشکل تزاحم و اینکه به تعارض نمی‌انجامد به نظر ناتمام می‌آید، حالا مرحوم آقای روحانی فرمایشات آقای نایینی را به یک گونۀ دیگری خواسته پاسخ بدهد، حالا این را ببینیم که آیا این درست هست یا درست نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد